

## واحد‌های جغرافیایی - اداری اندلس بر اساس آثار ابن دلّائی و ابن غالب<sup>۱</sup>

الهام امینی کاشانی<sup>۲</sup>

استادیار گروه مطالعات غرب جهان اسلام، بنیاد دایره المعارف اسلامی، تهران، ایران

### چکیده

دو اثر مهم جغرافیایی - تاریخی در حوزه اندلس که در آنها به نظام تقسیمات جغرافیایی سرزمین اندلس اشاره دارد کتاب توصیح الاخبار و تنويع الآثار ابن دلّائی و کتاب فرحه الانفس ابن غالب‌اند. بررسی این دو اثر، مجموعه اصطلاحاتی را به پژوهشگر امروزی می‌دهد که در ظاهر با اصطلاحات جغرافیایی - اداری شرق جهان اسلام یکسان است؛ اصطلاحاتی همچون مدینه، قریه، کوره، اقلیم و ... اما به‌رغم این اشتراک لفظی، این اصطلاحات از جهت معنایی و چگونگی کاربرد آن در سرزمین اندلس بسیار متفاوت‌اند. این پژوهش بر آن است تا بدین پرسش‌ها پاسخ دهد که در تقسیمات جغرافیایی - اداری اندلس چه اصطلاحاتی به کار رفته و هر کدام از این اصطلاحات در این نظام تقسیماتی چه جایگاهی داشته‌اند؟ و نیز این اصطلاحات چه تفاوتی با اصطلاحات همسان خود در شرق جهان اسلام داشته‌اند؟ یافته‌ها بدین شرح است که برخی از اصطلاحات جغرافیایی - اداری اندلس همان اصطلاحات جغرافیایی - اداری شرق جهان اسلام است، اما در این میان برخی اصطلاحات همچون مدینه و اقلیم علاوه بر معنای کلی خود، معنای دیگری نیز دارند که تنها در تقسیمات سرزمین اندلس رایج بوده و به کار می‌رفته است.

**کلیدواژه‌ها:** جغرافیای تاریخی اندلس، واحدی‌های جغرافیایی - اداری اندلس، ابن دلّائی، ابن غالب.

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۰۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۱۷

۲. رایانامه: e.amini@rch.ac.ir

## مقدمه

در بیشتر آثار جغرافی نگاران مسلمان به طور مستقیم به تقسیمات جغرافیایی - اداری سرزمین - های مختلف اشاره نشده است و جز معدود آثاری همچون احسن التقاسیم مقدسی به ترسیم نقشه راه خود و نوع نگاهشان به تقسیمات سرزمین های مختلف پرداخته اند، حتی به رغم استفاده بسیار از اصطلاحات نظام تقسیمات جغرافیایی - اداری به معنای این اصطلاحات و جایگاهشان نیز اشاره ای نکرده اند. در این میان باز مقدسی و نیز یاقوت حموی پیشتاز دیگر جغرافی نگاران اند، چه به عنوان مثال یاقوت حموی بخشی از مقدمه کتابش معجم البلدان را به توضیح برخی اصطلاحات مهم جغرافیایی - اداری سرزمین های جهان اسلام اختصاص داده است. با وجود این تلاش ها، شناخت دقیق از معنای همه اصطلاحات به کار رفته در آثار جغرافی نگاران و جایگاهشان در نظام تقسیماتی سرزمین های مختلف جز با بازخوانی تمام آثار جغرافیایی و بررسی تطبیقی شان در این مورد ممکن نیست. در خلال این مسیر نیز یافته - هایی به دست می آید که نشان می دهد اصطلاحات جغرافیایی - اداری در سرزمین های مختلف به رغم یکسان بودن در شکل ظاهری گاه از نظر معنا و مفهوم و نوع کاربردشان بسیار متفاوت از یکدیگرند.

در باره تقسیمات جغرافیایی - اداری در اندلس اثر مستقلی در دست نیست و آنچه موجود است اغلب اشاره ای به برخی از این اصطلاحات در بخشی از یک کتاب یا مقاله است که از میان آنها شاید مهمترینش کتاب فجر الاندلس حسین مونس بوده باشد که بخشی از کتابش را به توضیح درباره برخی اصطلاحات مهم در تقسیمات جغرافیایی - اداری در اندلس اختصاص داده است، از این رو پژوهشی که دربرگیرنده تمام این اصطلاحات باشد و جایگاه و معنای آنها را در مقایسه با اصطلاحات شرق جهان اسلام بررسی کند ضروری می نماید. اساس کار در این پژوهش کتابخانه ای و متکی بر دو اثر ابن دلای و ابن غالب است. بنابراین مولف بر آن است با استخراج تمام اصطلاحات جغرافیایی - اداری موجود در این دو کتاب مشخص کند که این دو جغرافی نگار این اصطلاحات را در چه معنایی به کار برده اند و سپس

با مقایسه برداشت آنان از این اصطلاحات با اصطلاحات همسان در آثار جغرافی نگاران شرق جهان اسلام به درک درستی از تقسیمات سرزمین اندلس برسد.

### ابن دلّائی و کتاب *ترصیح الاخبار و تنويع الآثار*

ابوالعباس احمد بن عمر بن انس بن دلّهات عُدّری مشهور به ابن دلّائی مورخ و جغرافی نگار اندلسی قرن پنجم. در ۳۹۳ در دلایه در نزدیکی المریه<sup>۳</sup> به دنیا آمد. ابن دلّابی از همان کودکی به تحصیل علم پرداخت و مقدمات علوم را در زادگاه خویش فراگرفت و نزد ابومحمد علی بن حزم اندلسی و ابوعمر یوسف بن عبدالبر استماع حدیث کرد. و در حالیکه نوجوانی بیش نبود به همراه با خانواده‌اش در ۴۰۷ به مشرق سفر کرد و در ۴۰۸ به مکه رسید و پس از ۸ یا ۹ سال اقامت در مکه تلمذ نزد محدثان و فقیهان بزرگ به اندلس بازگشت و به نقل روایات و نشر احادیث پرداخت و در آنجا از دانشمندان و محدثان اندلسی و دیگران حدیث شنید. ابن دلّابی به سبب عمر طولانی شاگردان بسیار تربیت کرده و شمار بسیاری از علمای بزرگ اندلس نزد وی حدیث شنیده و از او روایت کرده‌اند و حتی افرادی چون ابن حزم و ابن عبدالبر که پیش از رفتن وی به مشرق استاد او بودند، پس از بازگشت ابن دلّابی به اندلس از او حدیث شنیدند و روایت کردند تا اینکه در ۴۷۸ از دنیا رفت و در المریه دفن شد (ابن بشکوال، ۱۴۱۰: ۱۱۵/۱-۱۱۷؛ یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ۳۷۸/۲؛ برای اطلاع بیشتر نک: رفیعی ۱۳۷۴، ۳/ ۵۱۱-۵۱۳)

تنها اثر باقی مانده از وی *ترصیح الاخبار و تنويع الآثار و البستان فی غرائب البلدان و المسالك الی جميع الممالك* است. نسخه‌ای منحصر به فرد از این کتاب در مکتبه البدیری در قدس و میکروفیلمی از آن در ۴۸ برگ در معهد المخطوطات جامعة الدول العربیة موجود است (ابن دلّائی، ۱۹۶۵: مقدمه اهوائی هـ). این کتاب در ۱۹۶۵ م در مادرید به کوشش عبدالعزیز اهوانی در ۲۳۸ صفحه (شامل مقدمه، متن، حواشی، تعلیقات و فهرستهای

<sup>3</sup> Almería

عمومی) به چاپ رسیده است. ترصیع الاخبار در اصل جزء هفتم از کتابی بزرگ در جغرافیا و مطالب آن درباره جغرافیای تاریخی اندلس است (ابن دلّائی، ۱۹۶۵: مقدمه اهوائی، ص و).

مطالب کتاب شامل هشت کوره: بلاد تُدمیر<sup>۴</sup>، بَلَنسیه<sup>۵</sup>، سَرَقُسطَه<sup>۶</sup>، البیره<sup>۷</sup>، اِشبیلیه<sup>۸</sup>، لَبَلَه<sup>۹</sup>، شَدونَه<sup>۱۰</sup>، الجزیره / جزیره الخضراء<sup>۱۱</sup> و نیز وصف شهر قرطبه<sup>۱۲</sup>، مسجد جامع شهر، قصر قرطبه، قصر الزهرا و اقالیم قرطبه است. در پایان کتاب نیز قصیده‌ای در مدح خلیفه الناصر وجود دارد. ابن دلّائی در ابتدا نام کوره و یا مرکز کوره را ذکر کرده است و سپس نام شهرها، غرایب و عجایب، راهها، اقلیمها و در آخر هر ناحیه شورشها و نام شورشیان آن ناحیه را یکی پس از دیگری بیان کرده است. در این کتاب گاهی از قبیله‌های که به نواحی مذکور هجوم آورده و مسلط شده‌اند، مانند قبایل مضر، یمانی، تُجیبیون، بنوسلمه و حمدون و گاهی هم از هجوم مجوسیان یا همان نورمان‌ها/وایکینگ‌ها و نیز از حکام و فرمانروایان مناطق مزبور سخن به میان آمده است. ابن دلّائی در این قسمت از کتاب حوادث تاریخی را از فتنه بین دو قبیله مضر و یمانیان شروع کرده و تا حوادث سال ۴۶۱ ق/ ۱۰۶۹ م، زمان وفات المعتضد عباد بن محمد بن عباد از حاکمان لبَلَه به پایان برده است (ابن دلّائی، ۱۹۶۵: ۱-۱۰۸؛ برای اطلاع بیشتر از محتوای کتاب نک: صادقی و اشکواری، ۱۳۹۳: ۶۵-۷۶). وی در اثرش هم از مورخان پیش از خود همچون ابوبکر احمد رازی (متوفی ۳۴۴ ق) و دیگران سود برده (ابن دلّائی، ۱۹۶۵: ۴۹، ۸۷، ۶۴) و هم مشاهدات عینی خود از حوادث را ذکر کرده است (برای نمونه نک: همو، ۱۹۶۵: ۸۴ به بعد).

4. Teodomir/Tudmir
5. Valencia
6. Saragossa
7. Elvira
8. Sevilla
9. Sidonia
10. Niebla
11. Algeciras
12. Cordoba

### ابن غالب و کتاب فرحه الانفس

محمد بن ایوب بن غالب غرناطی مورخ و جغرافی‌نگار مسلمان اندلسی در قرن ششم است که درباره زندگی وی اطلاع چندانی در دست نیست، به گونه‌ای که تاریخ تولد و مرگ نیز در منابع ذکر نشده است و تنها بر اساس شواهد موجود از گزارش‌های وی در کتابش همچون اشاره به ابوسعید عثمان بن عبدالله بن عبدالمومن، که در ۵۶۸ امیر غرناطه شد و نیز قول دیگران همچون مقرئ می‌توان گفت که تا ۵۶۵ هزنده بوده است (مقرئ، ۱۴۰۸: ۳ / ۱۸۱-۱۸۲؛ ابن غالب، ۱۹۵۶: ۸، ۲۹؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۳۲۲/۶). از اثر معروف وی به صورتهای مختلف فرحة یا فرحة الانفس (ابن سعید، بی تا: ۲ / ۲۵۰، ۳۸۲؛ مقرئ، ۱۴۰۸: ۱ / ۲۹۲) و فرحة الاندلس (مقرئ، ۱۴۰۸: ۱ / ۴۵۹) و غیره یاد شده است (برای اطلاع بیشتر نک: ابن غالب، ۱۹۵۶: ۳-۶).

اصل کتاب فرحة الانفس مشتمل بر دو بخش بوده است. بخش اول چنانکه مقرئ ثبت کرده با نام فرحة الانفس للآثار الاولیه التي فی الاندلس احتمالا اثری جغرافیایی و تاریخی بوده که بخش تاریخی آن موجود نیست و تنها در آثار باقی مانده از دیگران می‌توان رد پای از بخش تاریخی وی را مشاهده کرد (برای نمونه نک: مقرئ، ۱۴۰۸: ۱ / ۲۹۰-۲۹۷). از بخش جغرافیایی آن نیز تنها گزیده‌ای برجای مانده که لطفی عبدالبدیع آن را تصحیح کرده و در معهد المخطوطات العربیة در مجلد اول جزء اول رمضان ۱۳۷۴/۱۹۵۵ با نام نص اندلسی جدید، قطعه من کتاب فرحة الانفس لابن غالب عن کور الاندلس ومدنها بعد الاربعمائه به چاپ رسانده است. بخش دوم نیز با نام فرحة الانفس فی فضلاء العصر من الاندلس (مقرئ، ۱۴۰۸: ۳ / ۳۸۶) می‌بایست در اخبار گروهی از دانشمندان اندلس بوده باشد.

بخش جغرافیایی دربرگیرنده بخش‌ها و شهرهایی از اندلس است که بعد از ۴۰۰ ه در تصرف مسلمانان بوده است (ابن غالب، ۱۹۵۶: ۱۳). کتاب مقدمه مختصری از موقعیت جغرافیایی اندلس و محدوده غرب جهان اسلام دارد و سپس اطلاعات جغرافیایی اثر با ذکر

کوره قبره آغاز می‌شود و پس از برشمردن کوره و شهرهای دیگر با شهر قرطبه به بخش پایانی می‌رسد. وی در این اثر موقعیت هر کوره را نسبت به کوره دیگر و گاه فاصله بین آنها را ذکر کرده است و در ذیل عنوان هر کوره به ذکر شهرهای آن کوره، اقالیم و حصون آن پرداخته و اطلاعاتی درباره ابتدا و انتهای کوه‌ها، سرچشمه و مصب و طول هر یک از رودخانه‌ها، معادن، وضعیت زراعی و محصولات کشاورزی و صنعتی هر منطقه داده است. بخش پایانی کتاب نیز به وصف شهر قرطبه و مسجد جامع آن، بنای شهر الزهراء و گزارشی کوتاه از عبدالرحمن الناصر، بانی الزهراء اختصاص دارد. در نهایت کتاب با ذکر کوتاه و ناقصی از دوره حکمرانی خلفای اموی اندلس و اشاره مختصری به دوران حکومت بنی حمود که آنها را فاطمیین نامیده خاتمه می‌یابد (ابن غالب، ۱۹۵۶: ۱۳-۴۱). وی بیشتر مطالب خود را به نقل از کتاب احمد رازی آورده و از دیگرانی همچون ابن حیان و ابن نظام سود برده است (همو، ۱۹۵۶: ۱۰-۱۱، ۱۳، ۲۶، ۳۱، ۲۷). ابن غالب گاه متناسب با موضوع شعرهایی نیز آورده است (برای نمونه نک: همو، ۱۹۵۶: ۳۳، ۳۷؛ برای اطلاع بیشتر از ابن غالب و کتابش نک: جلیلی، ۱۳۷۰، ۴/۳۵۲-۳۵۴).

### تقسیمات جغرافیایی - اداری در اندلس

تقسیمات جغرافیایی - اداری در اندلس ریشه در تقسیمات اداری رومیان دارد و اساس آن همان‌طور که جغرافی‌نگاران اندلس از آن یاد کرده‌اند به تقسیمات کنستانتین باز می‌گردد که بر اساس آن اسپانیا به‌عنوان ایالتی در بخش غربی امپراتوری روم به شش استان تقسیم می‌شد که جغرافی‌نگاران مسلمان همچون ابن دلانی بدان اشاره کرده‌اند: بر اساس گزارش وی اندلس بر اساس تقسیمات کنستانتین (قسطنطین) به شش جزء تقسیم می‌شود: سه جزء که از قرطاجنه حلفا (لورقه<sup>۱۳</sup>) شروع می‌شود و در ادامه دو شهر بلنسیه و شاطبه<sup>۱۴</sup> تا منتهی الیه

13. Lorca

14. Xativa/Jativa

غرب ادامه دارد و بدان اندلس ادنی ( نزدیک ) می گویند و سه جزء دیگر با نام اندلس اقصی ( دور ) از اوربوله تا سرقسطه و سرزمین های اطراف آن است. وی در ادامه به تقسیم بندی دیگری اشاره می کند که بر پایه تقسیمات کنستانتین نیست و بر اساس آن اندلس به دو جزء اندلس شرقی و غربی تقسیم می شود. مبنای این تقسیم بندی جهت جریان رودخانه هاست یعنی آن قسمت که رودخانه هایش به طرف غرب جاری است را اندلس غربی و بخشی را که رودخانه هایش به سمت مشرق است اندلس شرقی می خوانند ( ابن دلثی، ۱۹۶۵: ۲۰ ). بکری نیز بر اساس تقسیمات کنستانتین اندلس را به شش جزء تقسیم کرده است. وی بدون اشاره به نام هر یک از اجزا تنها به ذکر شهرهای آن جزء و حدود آن پرداخته و در سه مورد نیز به مرکز این اجزاء اشاره کرده است. همچنین گاه برای شهری توابعی نیز برشمرده است ( بکری، ۱۹۹۲: ۸۹۱/۲-۸۹۳ ). برای نمونه او در جزء ششم می گوید که مرکز این جزء شهر اشبیلیه است و سپس شهرهایی همچون لبله، قرطبه، قرقونه<sup>۱۵</sup> و ... برای این جزء برمی شمارد و در ضمن نام بردن از شهر قبره اشاره می کند که قبره توابعی نیز دارد ( همو، ۱۹۹۲: ۸۹۳/۲ ). نکته قابل توجه در تقسیمات بکری این است که اساس این تقسیمات بر پای شهر گذاشته شده است. شهرهایی که محدوده یک جزء را مشخص می کنند، مرکز یک جزء اند و برای خود توابع دارند و این همان معنای واقعی شهر در تقسیمات اندلس است. ( نک: ادامه مقاله )

### مدینه ( شهر )

اصطلاح شهر در منابع جغرافیای اسلامی شرق جهان اسلام به صورت واژه های مختلفی همچون مدینه، بلد، قصبه، مصر به کار رفته است ( برای نمونه نک: مقدسی، ۱۹۰۶: ۷۶، ۸۳، ۱۱۷-۱۱۸؛ یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ۱۹۸/۵؛ بکری، ۱۹۹۲: ۷۱۳/۲ )، در این میان اصطلاح مدینه رواج بیشتری نسبت به دیگر مترادف های خود دارد و در تقسیمات جغرافیایی - اداری مسلمانان در دو معنا به کار رفته است؛ معنای اول معادل شهر امروزی و معنای دوم

معادل شهر مرکزی و پایتخت. مدینه در معنای دومش به صورت‌های "المدینه، مدینه العظمی، مدینه الکبری و اعظم المدینه" نیز دیده می‌شود (برای نمونه نک: ابن حوقل، ۱۹۶۷: ۱/۱۱۱، ۲/۴۱۴، یعقوبی، ۱۸۹۲: ۲۷۳).

#### مدینه در معنای شهر

مدینه در معنای خاص آن یعنی شهر واحدی بود که معمولاً از سه بخش کهن دژ/قهندژ، شارستان/شهرستان و ربض تشکیل و بر اساس وسعت و جمعیتش به سه گروه شهر بزرگ، کوچک و متوسط تقسیم می‌شد. شهرها واحدهای کوچک و زیر مجموعه یک کشور و کوره به شمار می‌آمدند، چه به طور کلی هر کشور به چند کوره تقسیم می‌شد و هر کوره خود به چند رُستاق و هر رُستاق خود زیر مجموعه‌های کوچکتری داشت که همان قریه یا دیه است. شهرها زیر مجموعه کوره‌ها قرار می‌گرفتند. در این میان در هر کوره بزرگترین و مهمترین شهر مرکز یک کوره و از میان آنها مهمترین شهر مرکز/پایتخت یک کشور تعیین می‌شد (برای اطلاع از این تقسیم بندی ها نک: امینی کاشانی، ۱۳۹۴: ۱۵۷-۱۶۰، ۱۷۴-۱۸۴).

اما معنای مدینه در اندلس فارغ از معنای کلی شهر معنای مهم‌تری نیز داشته که در تقسیمات ابن غالب کاملاً مشهود است. وی در ضمن تقسیمات اندلس به کوره همچون کوره البیره، جِیان<sup>۱۶</sup>، بَلَنَسِیَه و ... به شهرهای طَرکونه<sup>۱۷</sup>، لارده<sup>۱۸</sup>، بَرِطَانِیَه، اَشَقَه، تِیَلَه، سَرَقُسطَه، مدینه سالم<sup>۱۹</sup>، سَنَتَبْرِیَه<sup>۲۰</sup>، طَلِیْطَلَه<sup>۲۱</sup>، قلعه رِبَاح<sup>۲۲</sup>، مدینه قلعه اُورِیْط و فَرِیْش<sup>۲۳</sup> اشاره می‌کند که به عنوان واحدی بزرگ در نظر گرفته شده‌اند که خود زیر مجموعه‌های کوچکتری از خود داشته‌اند. این معنا از شهر با آنچه در شرق جهان اسلام به کار می‌رود بسیار متفاوت است.

16. Jaén

17. Tarragona

18. Lérida/ Lleida

19. Medinaceli

20. Santaver.

21. Toledo

22. Calatrava/kalatarva

23. Firrish/ firrich



ابن غالب در ذیل هر شهر ابتدا محدوده و فاصله آن را با کوره یا شهر قبل مشخص می‌کند و سپس به وصف آن شهر و موقعیتش از نظر کشاورزی و صنعتی می‌پردازد و در انتها برای هر شهر شهرهای دیگر، حصن/قلعه و نیز شماری اقلیم برمی‌شمرد (ابن غالب، ۱۹۵۶: ۱۶-۲۱). داشتن حصن با توجه به اینکه این شهرها به جز فریش در ثغور شمالی و شمال غربی واقع شده و همواره درگیر با حکومت‌های مسیحی اندلس بودند امری طبیعی است، اما اینکه چندین شهر و اقلیم تابع شهر باشند نشان از این است مدینه در اینجا فارغ از معنای رایج آن واحدی بزرگ در تقسیمات جغرافیایی - اداری اندلس و مترادف با معنای کوره است، شاهد این مدعا گزارشی از ابن حوقل است که به گفته وی در اندلس شهرهایی وجود دارد که به لحاظ جایگاه و خراج و مرتبه والیان و قاضیان بر یکدیگر فزونی دارند. همه شهرهای آن آباد و شامل رستاق‌های پهناورند که به حد کوره می‌رسند (ابن حوقل، ۱۹۶۷: ۱/۱۱۶؛ نیز نک: بکری، ۱۹۹۲: ۸۹۱/۲-۸۹۳)، و شاید از همین روست که جغرافی‌نگاران شرق جهان اسلام بیش از کوره از شهرهای اندلس نام برده‌اند که توابع داشته (برای نمونه نک: اصطخری، ۱۹۲۷: ۴۱-۴۳؛ ابن حوقل، ۱/۱۹۶۷: ۱۱۶-۱۱۷) و گاه در وصف شهری آن را کوره نیز خوانده و برای آن شهر و حصون و اقلیم ذکر کرده‌اند (برای نمونه نک: بکری، ۱۹۹۲: ۹۰۲/۲، ۹۰۵). کاربرد مدینه در این معنا ریشه در تقسیمات رومی و سپس گوتی اندلس دارد، چرا که شهر اساس سازمان اداری - سیاسی رومیها و به تبع آن گوت‌ها را تشکیل می‌داد. شهر در نظر رومیها صرفاً یک شهر نبود، بلکه حومه‌ای داشت که تابع آن بود و همان جایگاه شهر را داشت. در واقع هیچ ناحیه‌ای نبود که تابع شهر نباشد و هرگاه نام شهری برده می‌شد توابع آن نیز منظور بود (مونس، ۱۴۰۵: ۵۴۷-۵۵۲) و چه بسا پیرو همین امر شهرهایی که در منطقه ثغور قرار داشتند و به مسیحیان نزدیکتر بودند الگوی قدیم خود را حفظ کرده و در تقسیمات خود اساس کار را همچنان بر مبنای شهر باقی گذاشتند.

### مدینه در معنای مرکز و پایتخت

شهرهای حاکم‌نشین و در کل اصلی‌ترین شهر و مرکز یک واحد بزرگتر همچون کشور، کوره

و جُند در آثار جغرافی‌نگاران همچون ابن دلّائی و ابن غالب بسیار اهمیت دارد و آنان برای مشخص کردن این شهرها و اهمیت‌شان نسبت به شهرهای دیگر از اصطلاحات مختلفی استفاده کرده‌اند که این اصطلاحات در آثار جغرافی‌نگاران شرق جهان اسلام نیز رایج بوده است. از آن جمله است: اُمّ و جمع آن: اُمّهات (ابن غالب، ۱۹۵۶: ۱۷، ۲۶)، حاضِرَه (همو، ۱۹۵۶: ۱۴، ۲۲، ۲۵)، دارالمُلک (ابن دلّائی، ۱۹۶۵: ۹۵؛ ابن غالب، ۲۶)، قاعِدَه (ابن دلّائی، ۱۹۶۵: ۱، ۴، ۱۰، ۱۷؛ ابن غالب، ۱۹۵۶: ۱۹، ۲۳، ۲۶)، قَصَبات (مفرد قصبه) (ابن غالب، ۱۹۵۶: ص ۳۸) و کُرسی (همانجا).

#### کوره و زیر مجموعه‌های آن

اصطلاح دیگری که در تقسیم‌بندی این دو کتاب وجود دارد اصطلاح کوره است. ابن دلّائی در بخشی از کتابش که در دسترس ماست از ده کوره بلاد تُدمیر، بَلَنسِیَه، سَرَقُسطَه، البیره، اِشِبیلیه، لَبَلَه، شَدونَه، الجزیره، باجَه<sup>۲۴</sup> و وشقَه<sup>۲۵</sup> و ابن غالب از ۱۵ کوره قَبْرَه<sup>۲۶</sup>، اِلبیره، جِیّان، تُدمیر، بَلَنسِیَه، مارده<sup>۲۷</sup>، باجَه، لَبَلَه<sup>۲۸</sup>، قَرْمونَه<sup>۲۹</sup>، اِشِبیلیه، مورور<sup>۳۰</sup>، شَدونَه<sup>۳۱</sup>، جزیره الخضرَاء، رَیَه<sup>۳۲</sup> و اِسْتَجَه<sup>۳۳</sup> نام می‌برد.

کوره معرَب خوره در تقسیمات شرق جهان اسلام واحدی کلان و زیر مجموعه کشور بود که شاید بتوان آن را با اغماض معادل اصطلاح امروزی استان دانست. هسته نخستین یک کوره اغلب شهری بود که یک یا چند رستاق (برای اطلاع از رستاق نک: امینی کاشانی و

- 
24. Beja
  25. Huesca
  26. Cabra/ Kabra
  27. Mérida
  28. Niebla
  29. Carmona
  30. Morón
  31. Medina-Sidonia
  32. Rio
  33. Écija

رودگر، (۱۳۹۱: ۷۳-۸۳). و دیه را بدان می پیوستند. این شهر گاه چنان اهمیت می یافت که هم نام خود را بر کل کوره می گسترانند هم به عنوان مرکز کوره برگزیده می شد ( برای نمونه از کوره و زیرمجموعه های آن نک: بلاذری، ۱۲۸۰: ۳۱۸؛ اصطخری، ۱۹۲۷: ۹۷-۹۸؛ برای اطلاع بیشتر نک: امینی کاشانی و رودگر، ۱۳۹۳: ۴۸-۵۹). کوره در اندلس نیز تقریباً همان معنای کوره در شرق جهان اسلام داشت، شاید علت این مساله این باشد که کوره‌هایی که ابن دلّائی و ابن غالب از آنان نام برده‌اند در جنوب و جنوب غربی اندلس قرار داشتند که این مناطق نسبت به سرحدات شمالی بیشتر تحت نفوذ مسلمانان بوده‌اند (نک: مونس، ۱۴۰۵: ۵۷۷). کوره در اندلس یعنی بزرگترین واحد جغرافیایی - اداری پس از کشور که یک مرکز و زیرمجموعه‌هایی داشت. از میان شهرها یک شهر که از همه اهمیت بیشتری داشت مرکز کوره بود، مثلاً شهر شَریش مرکز کوره شدونه و اَرشُدونه مرکز رَیّه بود ( ابن غالب، ۱۹۵۶: ۲۵) و شهر بلنسیه مرکز کوره بلنسیه بود که این کوره نام خود را نیز از این شهر وام گرفته بود (ابن دلّائی، ۱۹۶۵: ۱۷). اما تفاوت کوره در شرق جهان اسلام با اندلس در زیرمجموعه‌های آن است، چنانکه در شرق جهان اسلام زیرمجموعه‌های کوره اغلب شامل شهر، رستاق و دیه‌اند در حالیکه کوره در اندلس علاوه بر شهر مرکزی و شهرهای دیگر، دو واحد اقلیم و جزء نیز دارد، چنانکه ابن دلّائی، در وصف کوره بلنسیه، از شهر بلنسیه به عنوان مرکز کوره یاد می کند و شاطبه، دانیه و جزیره شقر را از دیگر شهرهای این کوره برمی شمارد و علاوه بر ذکر قلعه‌ها/ حصون به واحدهای کوچکتری با نام اقلیم و جزء اشاره می کند؛ فی المثل برای بلنسیه ۱۰ اقلیم و ۱۳ جزء برمی شمارد(همو، ۱۹۶۵: ۱۷-۲۰).

### اقلیم

اقلیم در شرق جهان اسلام واحدی بزرگ به شمار می آید که در دو معنا به کار رفته است: ۱. هر یک از پاره‌های هفتگانه زمین بر اساس تقسیمات ایرانیان که ربع مسکون را به هفت اقلیم یا کشور تقسیم می کردند ( یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ۱/ ۲۳-۳۲) و دوم به معنای هر سرزمینی

که شهر و دیه داشته باشد مثلا اقلیم فارس، اقلیم خراسان، اقلیم شام و... (همو، ۱۹۹۵: ۱/ ۲۶؛ برای نمونه بیشتر نک: ابن حوقل، ۱۹۶۷: ۲/ ۴۱۸-۴۱۹، اصطخری، ۱۹۲۷: ۳-۴) اما معنای اقلیم و کاربرد آن در اندلس بسیار متفاوت بود. درباره معنای اقلیم در این سرزمین دو گزارش وجود دارد. مقدسی در این باره نوشته است: "من از برخی دانایان ایشان درباره رستاق-ها و شهرهای پیرامون قرطبه که بدان نسبت داده می‌شوند پرسیدم، آن اندلسی گفت. ما رستاق را «اقلیم» می‌خوانیم، اقلیم‌ها و شهرهای پیرامون قرطبه سیزده تا هستند" (مقدسی، ۱۹۰۶: ۲۲۲). یاقوت حموی نیز ذیل وصف معنای اقلیم می‌نویسد: اصطلاح ویژه اندلسیان است که ایشان هر دیه بزرگ پرجمعیت را اقلیم خوانند و این اصطلاح را جز خواص ایشان کسی نمی‌داند و معنای اقلیم در اینجا همان است که از حمزه اصفهانی نقل کردم. پس هر گاه يك اندلسی بگوید: من از فلان اقلیم هستم مقصود وی شهر یا رستاقی است که در آن ساکن است (یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ۱/ ۲۴). بر اساس این دو گزارش به نظر می‌رسد اقلیم به معنای رستاق واحدی کوچکتر از کوره و خود شامل چندین دیه یا قریه بوده است. تقسیماتی که ابن دلثی در کتابش از اقلیم آورده با گفته مقدسی و یاقوت حموی مطابقت دارد. وی در وصف قرطبه از اقلیم ۱۵ گانه آن همچون اقلیم مُدَوَّر، اقلیم قَصَب، اقلیم لوره، اقلیم صَدَف و... نام می‌برد و در ذیل هر اقلیم از شمار دیه‌های آن و نیز مجموع مالیاتی را که دیه‌های زیرمجموعه آن اقلیم گرفته می‌شود برمی‌شمارد (ابن دلثی، ۱۹۶۵: ۱۲۴-۱۲۷). برای نمونه اقلیم بنی مسره شامل ۱۷ دیه یا قریه است که مالیات این دیه‌ها از محصول گندم ۱۱۷ مدی { ... } قفیز و از جو ۲۴۵ مدی و سه قفیز است، هر چند بیشترین کاربرد اقلیم در معنای رستاق برای اندلس بوده است، اما برخی جغرافی‌نگاران دیگر این معنا را برای سایر بلاد نیز به کار برده‌اند، فی‌المثل ابن خردادبه برای کوره‌های شام اقلیم‌هایی برشمرده که گویا منظور وی نیز از اقلیم در این روایت‌ها رستاق بوده باشد (ابن خردادبه، ۱۸۸۹: ۷۵-۷۶، ۷۷). از میان پژوهشگرانی که معنای اقلیم را در اندلس بررسی کرده‌اند حسین مونس است که وی اقلیم در اندلس را تنها به معنای روستای بزرگ یا شهر و حومه متصل بدان دانسته، هیچ اشاره‌ای به رستاق و معنای

آن نکرده است. همچنین وی معتقد است که حدود اقلیم‌ها پیش از مسلمانان مشخص بوده و مسلمانان آنها را آنچنان که بود حتی با نام‌های قدیمشان پذیرفتند و تنها در مواردی با توجه به استقرار قبایل عرب و بربر، برخی اقلیم‌ها نامهای جدیدی گرفتند (مونس، ۱۴۰۵: ۵۷۹، ۵۸۵).

### جزء

ابن دلثی در تقسیماتی که در کتابش دارد به واحد جغرافیایی - اداری دیگری با نام جزء اشاره کرده و بدون توضیحی خاص، آنها را بعد از اقلیم‌ها آورده است. برای مثال وی برای اقلیم بلنسیه ۱۳ جزء همچون جزء ساحل، جزء براکانه و جزء مدینه التراب آورده است (ابن دلثی، ۱۹۶۵: ۲۰، ۹۰، ۹۲). جالب آنکه ابن غالب به واحدی به نام جزء اشاره نکرده است.

درباره جزء می‌توان دو نظریه مطرح کرد. اول آنکه جزء جمع آن اجزاء واحدی خرد و زیرمجموعه یک واحد بزرگتر از خود همچون اقلیم بوده است، شاهد این مدعا اشاره‌های خود ابن دلثی است که در بخش‌هایی از کتابش دیه یا حصنی را جزء خوانده است. وی در وصف اقلیم البیره از حصن شانت أفلیج به عنوان یکی از اجزای این اقلیم نام برده (همو، ۱۹۶۵: ۹۲) و یا در جایی دیگر از جزء باغه با عنوان دیه باغه یاد کرده است (همو، ۱۹۶۵: ۹۳).

معنای دیگر جزء را می‌توان از دو گزارش یاقوت حموی برداشت کرد. وی در بحث از قلعه رباح در اندلس اشاره می‌کند که این شهر چندین دیه و ناحیه دارد که آنها را اجزاء می‌گویند و در ادامه می‌نویسد؛ اجزاء چنانکه در معنای اقلیم از دیدگاه اندلسیان گفتیم، جایگزین اقلیم‌اند و از جمله اجزای این شهر جزء بکرین و جزء لخمین‌اند (یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ۳/۲۳) و در جای دیگر در وصف رمل الجزء می‌گوید که رمل الجزء بین شحر و بیرین است و تا آن دو ماه راه است و توده‌ای از قبایل یمن و مُعد در آن فرود آیند و آن را بدین جهت جزء

خوانند که در ایام بهار شتران در آن به چرا می‌پردازند (همو، ۱۹۹۵: ۱۳۲/۲). حسین مونس بر اساس این دو گزارش یاقوت حموی و با توجه به اینکه اجزایی که ابن دلّائی نام برده همگی در مناطق پرمرتع که طوایف عرب در آنجا ساکن بوده‌اند قرار داشته بدین نتیجه رسیده است که اجزاء احتمالاً زمین‌هایی بوده‌اند مخصوص شتران و چهارپایان که مشمول قوانین اسلامی در مورد مراتع و چراگاه‌ها هستند و متعلق به تمام مردم‌اند و مالیاتی بر آنها بسته نمی‌شود (مونس، ۱۴۰۵: ۵۸۶-۵۸۷).

در مجموع می‌توان گفت اصطلاح جزء اگر به عنوان زیر مجموعه اقلیم از یک کوره خاص به کار رود به معنای واحدی خرد یعنی دیه یا حصن است. اما اگر اقلیم زیرمجموعه یک شهر قرار بگیرد به معنای زمین‌هایی برای چرای شتران و دیگر چهارپایان است.

#### واحدهای جغرافیایی - اداری دیگر:

واحدهایی که در بالا نام برده و توضیح داده شد اساس تقسیمات جغرافیایی - اداری اندلس را بر مبنای آثار ابن دلّائی و ابن غالب تشکیل می‌دادند. اما در لابه لای آثار آنان اصطلاحات دیگری نیز یافت می‌شود که اشاره‌ای هرچند کوتاه بدانها چندان خالی از فایده نیست:

**بلده، بُلْدان و بِلاد:** اصطلاح رایج برای شهر در آثار ابن دلّائی و ابن غالب "مدینه" است که در جای جای آثار آنان دیده می‌شود. اما در کنار اصطلاح مدینه، اصطلاح بِلْدَه مونث واژه بَلْد نیز به معنای مطلق شهر به کار رفته است، چنانکه ابن غالب در ذیل کوره البیره از شهر باغّه به عنوان بِلْدَه‌ای آباد و پر درخت یاد کرده است (ابن غالب، ۱۹۵۶: ۱۴). ابن دلّائی نیز از دو اصطلاح بُلْدان و بِلاد یاد کرده است. وی اصطلاح بُلْدان (جمع بلد) را در همان معنای رایج آن یعنی مطلق شهر به کار برده و شهر سَرْقُسْطَه را در زمره بهترین شهرهای (بلدان) کوره سرقسطه دانسته است (ابن دلّائی، ۱۹۶۵: ۲۲). در جای دیگر از کوره تدمیر با نام بلاد تدمیر یاد کرده (همو، ۱۹۶۵: ۱) که بلاد در اینجا نه به معنای جمع واژه بلد (یعنی: شهرها) بلکه واحدی بزرگتر معادل کوره است.

**ثغر و جمع آن ثغور:** این اصلاح بر تمام مرزها و سرحدات سرزمین‌های اسلامی با غیرمسلمانان در شرق و غرب جهان اسلام اطلاق می‌شد که در اندلس شامل مرزهای شهرهای اسلامی با پادشاهان مسیحی شمال اسپانیا بود که به سه بخش ثغر اعلیٰ به مرکزیت سرقسطه در شمال شرقی اسپانیا، ثغر وسطا به مرکزیت مدینه سالم و بعد طلیطله در شمال و شمال غرب و ثغر سفلا به مرکزیت قوریه در جنوب غربی اندلس تقسیم می‌شد (برای اطلاع بیشتر از ثغر نک: امینی کاشانی، ۱۳۹۴: ۴۳-۴۸). ابن غالب از شهر بربشتر و ابن دلّائی از شهر سرقسطه به عنوان ثغر یاد کرده‌اند (ابن دلّائی، ۱۹۶۵: ۲۴، ۴۴، ۴۶؛ ابن غالب، ۱۹۵۶: ۱۷).

**جُند:** ابن دلّائی تنها یکبار از این اصطلاح استفاده کرده و مدینه لبله را از شهرهای جند حمص دانسته است (ابن دلّائی، ۱۹۶۵: ۱۱۰). سابقه استفاده از جند در اندلس به پس از سال ۱۲۵ هـ بازمی‌رسد که ابوالخطار حسام بن ضرار پس از کشته شدن بلج قشیری در ۱۲۴ هـ از شام با سپاهیانش به اندلس آمد و امور را به دست گرفت. وی سپاهیان شامی و همراهانشان را بر اساس تقسیمات شام به پنج جند دمشق، حمص، اردن، فلسطین و قنسرین در اندلس اسکان داد؛ بدین ترتیب که، مردمانی از دمشق را در «البیره» اسکان داد و آن‌جا را «دمشق» نامید و مردمان حمص را در «اشبیلیه» ساکن کرد و آن‌جا را «حمص» خواند. مردمانی از اردن را در شهر «ریّه» اقامت داد و آن‌جا را «اردن» نام گذارد و مردم فلسطین را در شهر «شدونه» جای داد و نام فلسطین را بر آن نهاد. مردم قنسرین را در شهر «جیان» مقیم کرد و آن‌جا را «قنسرین» خواند (ابن قوطیه، ۱۴۱۰: ۴۳-۴۴؛ یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ۳۸/۱). تفاوت اجناد شام با اجناد اندلس در این است که هر یک از جندهای شام شامل چندین کوره بودند، در حالیکه جندهای اندلس فقط یک کوره داشتند. این اجناد تا اواسط قرن چهارم هـ از شریان‌های قدرت نظامی در اندلس بودند (یعقوبی، ۱۸۹۲: ۳۲۷، بلاذری، ۱۲۸۰: ۱۳۸؛ مونس، ۱۴۰۵: ۵۵۶).

**حصن:** حصن در اصطلاح واحدی معادل قلعه و استحکامات نظامی در برابر حمله- های دشمن است. شهرهای مرزی اندلس نیز اغلب برای دفاع از حملات مسیحیان یک یا چند حصن داشته‌اند که به کرات در دو کتاب ابن دلّائی و ابن غالب به چشم می‌خورد (برای نمونه نک: ابن غالب، ۱۹۵۶: ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹-۲۰). برخی از این حصن‌ها به مرور کارکرد نظامی خود را از دست داده و به دیه یا قلعه - شهری کوچک تبدیل می‌شدند، چنانکه ابن دلّائی در کوره و شقه به حصن بیطره شیل اشاره می‌کند که مسجد جامع داشته و پرجمعیت بوده است (ابن دلّائی، ۱۹۶۵: ۵۵-۵۶).

**حوز و جمع آن احواز:** این اصطلاح به معنای توابع و اعمال است. ابن غالب احواز را به معنای توابع و اعمال یک کوره که هم مرز کوره دیگر باشد گرفته است. به گفته وی کوره البیره به احواز کوره جیان می‌رسد و این احواز زمین‌هایی بسیار نیکو و سرسبزاند که در آنها انواع میوه کشت می‌شود (ابن غالب، ۱۹۵۶: ۱۵، نیز نک: همو، ۱۹۶۵: ۱۶، ۱۴، ۱۸، ۱۷؛ ابن دلّائی، ۱۹۶۵: ۱۰۹، ۱۱۱).

**عَمَل:** اصطلاحی است که امروزه می‌توان معادل توابع یک ناحیه دانست. کاربرد اعمال در تمام سرزمین‌ها یکسان نبود و می‌توانست زیرمجموعه واحدهای مختلفی باشد (برای اطلاع بیشتر از ناحیه نک: امینی کاشانی، ۱۳۹۴: ۱۳۲-۱۳۴)، اما بر اساس گزارش ابن دلّائی (ابن دلّائی، ۱۹۶۵: ۱۸) که شهر شاطبه را از اعمال شهر بلنسیه دانسته باید گفت در اینجا شاطبه زیر مجموعه شهر بزرگتر از خود بلنسیه بود و به احتمال تأمین امنیت شاطبه بر عهده بلنسیه بود و نیز مالیات آن به بلنسیه پرداخت می‌شد.

**فَحْص:** این اصطلاح نیز بیشتر در غرب جهان اسلام به کار می‌رفت و به معنای هر زمین قابل سکونت بود که در آن امکان کشت و زرع وجود داشته باشد (امینی کاشانی، ۱۳۹۴: ۱۳۶-۱۳۷). ابن دلّائی و ابن غالب هر دو به این اصطلاح اشاره کرده‌اند و فحص‌ها را زیرمجموعه‌ای از شهرها دانسته‌اند (ابن دلّائی، ۱۹۶۵: ۲، ۱۰، ۱۹-۲۰، ۳۹-۴۰؛ ابن غالب، ۱۹۵۶: ۱۴).



قریه: قریه در بیشتر متون اسلامی به معنای دیه/ده است. قریه اغلب به عنوان کوچکترین واحد جغرافیایی - اداری می‌توانست زیرمجموعه واحد‌های بزرگتر همچون کوره و شهر باشد (برای نمونه نک: ابن دلّائی، ۱۹۶۵: ۱، ۸، ۹۰، ۱۰۸-۱۰۹، ۱۱۰).

**معاقل (مفرد: معقل):** این اصطلاح بیشتر در غرب جهان اسلام رایج بود و تقریباً معادل همان حصن است با این تفاوت که معقل یک مکان بارودار بود که جان پناه کشاورزان به شمار می‌آمد و آنان هنگام حملات مسیحیان بدانجا پناه می‌بردند (مونس، ۱۴۰۵: ۵۹۰؛ امینی کاشانی، ۱۳۹۴: ۱۸۶-۱۸۷). ابن دلّائی در ذیل کوره و شقه یکبار از این اصطلاح استفاده کرده است و ظاهراً معقل را بی هیچ تفاوتی همان حصن دانسته است (ابن دلّائی، ۱۹۶۵: ۵۵؛ نیز نک: ابن غالب، ۱۹۵۶: ص ۳۸).

**ناحیه:** ناحیه اصطلاح‌واره‌ای است عام برای اشاره به واحد‌های جغرافیایی خرد و کلان (برای اطلاع بیشتر از ناحیه نک: امینی کاشانی، ۱۳۹۴: ۱۹۱-۱۹۶). ابن دلّائی در دو جا به ناحیه لورقه و نیز ناحیه اشبیلیه اشاره می‌کند که در هر دو مورد مراد از ناحیه همان کوره است (ابن دلّائی، ۱۹۶۵: ۲، ۹۸).

### نتیجه

درباره واحد‌های جغرافیایی - اداری اندلس، اثری که این نظام تقسیماتی را به صورت جزء به جزء با ذکر تحولات آن در طول دوره‌های مختلف بیان کند وجود ندارد، از این رو تنها راه شناخت این تقسیمات و اصطلاحات آن بررسی آثار جغرافیایی همچون آثار ابن دلّائی و ابن غالب است. در مجموع می‌توان گفت که اصطلاحات جغرافیایی - اداری به شکل متداول آن در شرق جهان اسلام به اندلس راه یافت؛ اما این اصطلاحات گاه از نظر معنایی و نوع کاربردش متفاوت با معادل‌هایش در شرق جهان اسلام بود، چه اندلسیان در نظام تقسیماتشان علاوه بر مسلمانان از نظام تقسیماتی رومیها و گوت‌ها هم استفاده کردند، چنانکه نظام تقسیماتی آنان به ویژه در سرحدات شمالی اندلس کاملاً وامدار رومیها و گوت‌هاست.

همچون اصطلاح مدینه که جز معنای خود به عنوان مطلق شهر، در معنای کلی تر مترادف با واحد بزرگتری چون کوره به کار رفته است. مناطق مرکزی و جنوبی نیز که بیشتر تحت نفوذ مسلمانان بودند در نظام تقسیماتی خود به شرق بیشتر تمایل داشتند، فی‌المثل بزرگترین واحد جغرافیایی - اداری در این مناطق همچون شرق کوره بود. به هر روی بر اساس آثار ابن دلانی و ابن غالب فارق از اصطلاحات مشابه با شرق جهان اسلام، در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان گفت: بزرگترین واحد جغرافیایی در اندلس کوره و یا مدینه (شهر) معادل کوره بوده است که هر کدام شهری به عنوان مرکز و این مراکز به نوبه خود شهر، حصون و توابعی داشته‌اند. هر کوره یا شهر مهم نیز به اجزای کوچکتری با نام اقلیم تقسیم می‌شد و در نهایت کوچکترین واحد جغرافیایی جزء نام داشت.

## کتابنامه

- ابن بشکوال (۱۴۱۰). الصلة. به کوشش ابراهیم ایباری، قاهره و بیروت: دارالکتاب المصری و دارالکتاب اللبنانی.
- ابن حوقل (۱۹۶۷)، صورة الارض، به کوشش م. ی. دخویه، لیدن: بریل.
- ابن خرداذبه (۱۸۸۹). المسالك و الممالک، به کوشش م. ی. دخویه، لیدن: بریل.
- ابن خلدون (۱۴۰۸). تاریخ ابن خلدون. به کوشش سهیل زکار، بیروت: دارالفکر.
- ابن دلانی (۱۹۶۵). ترصیع الاخبار و تنویع الاثار و البستان فی غرائب البلدان و المسالك الی جمیع الممالک. به کوشش عبدالعزیز اهوائی، مادرید: معهد الدراسات الاسلامیه.
- ابن سعید (بی تا). المغرب فی حلی المغرب، به کوشش شوقی ضیف، قاهره: دارالمعارف.
- ابن غالب (۱۹۵۶). نص اندلسی جدید قطعه من کتاب فرحة الانفس فی تاریخ الاندلس، به کوشش لطفی عبدالبدیع، قاهره: مطبعه مصریه.
- ابن قوطیه (۱۴۱۰). تاریخ افتتاح الاندلس. به کوشش ابراهیم ایباری، قاهره و بیروت، دارالکتاب المصری و دارالکتاب اللبنانی.
- اصطخری (۱۹۲۷). المسالك و الممالک. به کوشش م. ی. دخویه، لیدن: بریل.
- امینی کاشانی، الهام (۱۳۹۴). فرهنگنامه اصطلاحات اماکن عام تقسیمات جغرافیایی بر پایه آثار کلاسیک جغرافیایی جهان اسلام. مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی.
- امینی کاشانی، الهام و رودگر، قنبرعلی (۱۳۹۳ش). جایگاه کوره در نظام تقسیمات جغرافیایی - اداری مسلمانان تا سده هفتم هجری قمری. مطالعات تاریخ اسلام، ۶ (۲۱)، ۴۷-۶۰.
- امینی کاشانی، الهام و رودگر، قنبرعلی (۱۳۹۱ش). بررسی واژه‌شناختی و معناشناختی روستا و رستاق در دوره اسلامی تا سده هفتم هجری. تاریخ و تمدن اسلامی، ش ۱۶، ۷۳-۸۶.
- بکری (۱۹۹۲م). المسالك و الممالک. به کوشش ادریان فان لیوفن و اندری فیروی، بیروت: دارالغرب الاسلامی.
- بلاذری (۱۲۸۰). فتوح البلدان، قاهره: شرکه طبع الکتب العربیه.
- جلیلی، مهدی (۱۳۷۰). «ابن غالب». دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم بجنوردی، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- رفیعی، علی (۱۳۷۴ش). «ابن دلانی». دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم بجنوردی، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

- صادقى، مسعود و اشكوارى، محمدجعفر (١٣٩٣). احمد بن عمر العذرى (٣٩٣-٤٧٨ ق): نخستين جغرافى دان عجايب نگار اندلسى، مطالعات تاريخ اسلام، ٦ (٢٠)، ٥٧-٧٨.
- مقدسى (١٩٠٦ م). احسن التقاسيم فى معرفه الاقاليم. ليدن: بريلى.
- مقرى، احمد بن محمد (١٤٠٨). نفع الطيب من غصن الاندلس الرطيب. به كوشش احسان عباس، بيروت: دارصادر.
- مونس، حسين (١٤٠٥). فجر الاندلس دراسه فى تاريخ الاندلس من الفتح الاسلامى الى قيام الدوله الامويه (٧١١-٧٥٦ م). جده: دارالسعوديه.
- ياقوت حموى (١٩٩٥ م). معجم البلدان. بيروت: دارصادر.
- يعقوبى، احمد بن اسحاق ابى يعقوب (١٨٩٢ م). البلدان. ليدن: بريلى.